

شیره هم می‌دونه ترس چیه.

یکی بود یکی نبود. توی جنگل ببری به نام شیری به نام کلاغی به نام گربه‌ای به نام و ... با هم دوست بودن.

یه شب همه‌ی حیوونا به جشن تولد بیره دعوت بودن. همه با خوشحالی داشتند آماده می‌شدن. بیره داشت لباس می‌دوخت. گربه‌هه داشت آواز تمرین می‌کرد و کلاغه داشت به پرهاش واکس می‌زد و جوک بامزه می‌ساخت.

ولی شیره هنوز تصمیم نگرفته بود بره یا نه. از یه طرف دوست داشت بره چون بیره بهش گفته بود: "حتما بیا که بدون تو خوش نمی‌گذره".

خودشم خیلی دوست داشت که بره پیش دوستاش ولی شیره یه رازی داشت: اگه بقیه بفهمن که من از تاریکی می‌ترسم آبروم می‌ره! و اون شب تاریک‌ترین شب سال بود.

هوا کم‌کم داشت تاریک می‌شد که تو لحظه‌ی آخر شیره تصمیمشو گرفت و به سمت جشن رفت. همه‌ی حیوونا دور هم نشسته بودن و داشتن پچ پچ می‌کردن، وقتی که شیر وارد شد همه یدفه ساکت شدن.

-خیلی خوش اومدی. - صفا آوردی با خودت. - دلمون برات تنگ شده بود.

شیره تو دلش گفت: آره! داشتن پشت سرم حرف می‌زدن واگر نه چرا باید تا من میام همشون ساکت بشن؟! حتما داشتن می‌گفتن شیره می‌ترسه که تا حالا نیومده! ولی اگه حیوونا بفهمن من می‌ترسم (تو فکر شیره)

شیری که می‌ترسه شیره؟ *** باید بره بمیره!

مگه می‌شه شیر ترسو باشه *** شیر باید از این جمع جدا شه

آهای آهای خبردار *** شیره از ترس شده زار

حالا شیره از دو تا چیز می‌ترسید. اون دو تا چیز چیان؟ داشت به این چیزا فکر می‌کرد و حواسش نشد که هوا داره تاریک و تاریک و ... حالا دیگه خیلی تاریک بود. همه‌ی حیوونا ساکت بودن. نفسا تو سینه حبس بود.

یه لحظه یه نوری همه‌جا رو روشن کرد، دوباره تاریک شد و یهوایی ... (صدای رعد و برق)

(همه یهوایی با هم شروع کنن به جیغ زدن) (بعد یدفه همه ساکت شن)

-شیره صدای جیغ تو هم شنیدم. مگه تو هم می ترسی؟!

شیره با خودش گفت: ای وای آبروم رفت!

-ما فکر می کردیم تو شیری و از هیچی نمی ترسی.

-به خاطر همین هم خجالت می کشیدیم جلوت بترسیم.

-جلوی شیره که مثل ما می ترسه خیلی می تونیم راحت تر باشیم!

شیره گفت: راستش من از تاریکی می ترسم و فکر می کردم اگه بفهمید دیگه منو دوست ندارید.

-ما همه از تاریکی می ترسیم چون فکر می کنیم تاریکی ممکنه خطرناک باشه.

-ممکنه یه حیوون خطرناک نزدیکمون بشه و نتونیم ببینیمو فرار کنیم، آخه اینجا جنگله .

-اصلا واسه اینکه کمتر بترسیم امشب دور هم جمع شدیم .

-گفتیم دور همیم خوش می گذره تو هم باشی. حالا که فهمیدیم تو هم حسمونو می فهمی، دلامون بهم نزدیکتر هم می شه .

هر کی از یه چیزی می ترسه *** خجالت دیگه بسه

تا وقتی که پیش همیم *** شریک شادی و ترس و غمیم

خیلی شدیم با هم رفیق *** حالا وقتشه که بزیم جیغ!